

جهانی را که عبارت از کناره گیری نسبی از امور اروپا بود پیش گیرد ...
 و فرانسه مهال است دیگر بتواند آن قدرت نظامی و اقتصادی سابق خود
 را بدست آورد و امکان ندارد بتواند موقعیت سابق خود را در توازن
 و تعادل قدرتهای اروپایی در برابر آلمان احراز نماید « و همچنین
 معتقد است که قدرتهای کوچک اروپای شرقی را نمیتوان بدون قیادت
 روسیه شوروی سنك و زنه و قدرتی در برابر آلمان قرار داد . بعلاوه
 معتقد است که هر قدرتی را که انگلستان برای مقابله با آلمان خلق و تقویت
 کند همان قدرت خطر آنرا هم دربردارد که خود موجب تهدید و منبع
 ایجاد خطری برای انگلستان شود لذا ، راه ایجاد صلح و امنیت در
 جهان آن است که سه قدرت بزرگ (امریکا و انگلیس و روسیه)
 مشترکاً مسئولیت خود را در اصلاح اوضاع اقتصادی اروپا و
 تجدید نظر در سیستم اقتصادی قاره مزبور شناخته و آنرا بکار
 بندند . بعلاوه در اوضاع کشاورزی و صنعتی اروپا نیز باید تجدید نظر نموده
 آنرا بر اساس نوین بنا گذارند تا بدینوسیله از جنگ آینده جلوگیری
 بعمل آید . در جهان آینده لااقل بهمان اندازه که منافع ملی را هر ملت
 در نظر دارد ، به منافع جهانی و بین المللی نیز باید اهمیت دهد تا بتوان صلح
 را پایدار ساخت «

(ی) هدف اخلاقی :

پروفسور کار در این کتاب برای ایجاد شرایط صلح به اصل
 هدف اخلاقی اهمیت داده میگوید : « هدف جنگ دوم جهانی هم همین
 است که يك هدف اخلاقی نوین برای بشریت بوجود آورد » سپس
 شرایطی را که برای تهیه زمینه لازم جهت ایجاد هدف اخلاقی نوین
 بعد از جنگ بنظروى ضرورى میرسد در نه مطلب زیر خلاصه میکند :

- (۱) باید افعال و اعمال ملل بعد از جنگ مثبت باشد برای نیل بخوبی و نیکی نه جلوگیری از بدی ها و منع زشتی ها .
- (۲) باید در حل مسائل جهانی از این پس توجه همیشه به مردم کوچک و بازار یعنی مردم عادی (که او را مرد کوچک میخوانند) باشد و آن مردم عبارت اند از مصرف کنندگان اجناس که متشکل نیستند .
- (۳) باید در حل مشکلات اقتصادی بخصوص مسئله بیکاری و عدم تساوی مجاهده خاص مبذول گردد .
- (۴) طرح نقشه در مورد مصرف اجناس ، تعیین سطح زندگی ، خلق کارهای عام المنفعه ، ایجاد مشاغل باید مورد توجه قرار گیرد و در طرح این نقشه ها باید همیشه اخلاقیات در مد نظر باشد یعنی هر نقشه ای که طرح میشود ارزش اخلاقی داشته باشد .
- (۵) تجدید معنی و تجدید نظر در عقیده (ایدال) مساوات از طریق بالا بردن سطح زندگی توده ها نه پامین آوردن سطح زندگی موجود در کشورها و جامعه های جهانی .
- (۶) برخلاف سابق که بیشتر نسبت به حقوق اعضاء جامعه اهمیت داده میشد در آینده باید نسبت بوظائف و الزامات افراد جامعه توجه شود و وظیفه بیشتر از حق مورد نظر قرار گیرد .
- (۷) بهمین طریق در مورد اعضاء جامعه بین المللی یعنی ملت ها باید بمسئله وظیفه بیشتر از حق و حقوق اهمیت داده شود .
- (۸) باید راه حلی جدید برای موازنه بین آزادی و قدرت (اتوریته) کشف و اجرا شود .

(۹) باید موقعیت زمان و مقتضیات روزراهمه روزه در نظر گرفت و در صورت لزوم در خط مشی و سیاست روز بروز بر حسب اقتضا و ضرورت اصلاحات لازم را بعمل آورد.

(ک) آلمان بعد از جنگ (۱)

پروفسور کار مانند آنکه شکست آلمان را در سال ۱۹۴۲ پیش بینی کرده باشد در کتاب خود به متفقین اندرز داده آنها را ممنوع از بد سلوکی نسبت با آلمانها مینماید (۲) و بالحن طعنه میگوید: «اگر ما بخواهیم بنحو پایدار قدرت آلمان را درهم شکنیم تنها راه مطمئن آن این است که پنجاه میلیون نفوس آلمانی را قتل عام کنیم و یا آنکه آنها را به بیابانهای دوردست و جزائر غیر مسکون انتقال دهیم تا از قحطی تلف شوند و یا مانند وحشیان و بدویان زندگی نمایند»

سپس اضافه میکند که «چنانچه بر خلاف نظر نویسنده و مانند وقایع بعد از جنگ اول با آلمانها بد سلوکی شود مسلماً چندی بعد عکس العملی مشابه عکس العمل بعد از جنگ اول یعنی ظهور حزب نازی خواهد داشت» و نیز گوید: «آنها که بعنوان تبلیغات برای صلح هدفشان آن است که بنحو ثابت و دائم حالت آلمان را بحالت يك ملت زیر دست و مطیع مبدل سازند مسئولیتی عظیم خواهند داشت و حل معمای آلمان با تخریب و از بین بردن آلمان یا کوچک کردن آن میسر نخواهد بود بلکه حل قضیه آلمان بدین طریق میسر است که وی را شریک و واحدی بزرگتر در اروپا قرار دهیم که بریتانیای کبیر نیز جزئی از آن واحد

(۱) «شرایط صلح» صفحات ۲۱۴ و ۲۲۱ و ۲۲۲

(۲) کتاب مزبور صفحات ۲۲۲ تا ۲۲۹

بزرگتر باشد و آلمان مکان شایسته خود را در آن واحد بزرگتر داشته باشد، البته از بیان فوق مشهود است که نظر نویسنده همان تشکیل اتحادیه اروپاست که بعد از پایان جنگ دوم مورد نظر تمام متفکرین بیطرف و صالح طلبان و فلاسفه بی نظر بود و این نظریه بعد از جنگ در محافل سیاسی اروپا مطرح گردیده. برای اجرای این نقشه، مجامع و مراکز و محافل سیاسی متعدد غربی چند سال است مشغول کار میباشند ولی تا با امروز هنوز جداً بمرحله عمل نرسیده است.

فی الحقیقه این نوع بیان يك نفر نویسنده غربی مقیم انگلستان در مورد آلمان آنهم در خلال جنگ که همه روزه هواپیماهای آلمانی شهرهای انگلیس را در زیر آتش بمباران قرار داده بودند و زیر دریایی های آلمان کشتی های انگلیسی را بزیر دریاها فرستاده و آن کشور را در مضیقه و زحمت شدید گذاشته بودند قابل تحسین است و الحق که شأن يك فیلسوف و متفکر بیطرف همین است که تبعیت از خشم و احساسات حیوانی نکند و همیشه به محیطی بزرگتر نگرسته افق فکر و نظر خود را توسعه دهد و بتمام افراد بشر با چشم بشر دوستی و بر اساس نصفت و عدالت بنگرد. و همین نظر را فلاسفه و نویسندگان سیاسی امریکائی درباره آلمان در سالهای آخر جنگ و هم بعد از جنگ در نشریات و کتب خود تأیید نمودند و با سیاست شدت عمل و سختگیری نسبت به آلمان که دیپلماسی فرانسه از آن طرفداری میکرد مخالف بوده هستند. اما با کمال تأسف با وجود تجربه تلخ بعد از جنگ اول و با وجود ابراز این نوع نظریات از طرف فلاسفه خیرخواه معاصر، دیپلماتها و سران نظامی که معمولاً بعد از هر جنگ متصدیان حل و عقد امور سیاسی میشوند این دستورها و اندرزهای منطقی را بکار نمی بندند چنانچه بعد از جنگ اخیر نیز بکار نپیستند. تقسیم

آلمان و همچنین تقسیم شهر برلن بچهار منطقه متصرفی قوای روس و انگلیس و فرانسه و امریکا و همچنین مسئله محاکمات نورنبرگ با آنچه تبلیغات دامنه دار و پرسرو صدا و بدار آویختن یازده نفر از سران حزب نازی که موجب خشم و تحریک احساسات مردم آلمان بر ضد متفقین گردید و خودمؤید این مطلب است، بعقیده اکثر از متفکرین بیطرف معاصر از اشتباهاتی بود که بعد از جنگ بوقوع پیوست و مسلماً بدون عکس العمل نخواهد بود زیرا با این عمل بجز آنکه ایجاد چند شهید ملی برای ملت آلمان نموده و خشم و کینه ایشانرا بیش از پیش برانگیختند نتیجه دیگر نگرفتند.

پروفسور کار در کتاب شرایط صلح پیشنهاد میکند که بعد از جنگ باید انجمنی بنام «اداره طرح امور اروپا» (۱) از کلیه کشورهای اروپایی که شامل نماینده آلمان نیز باشد برای حل کلیه مسائل و مشکلات کشورهای اروپا و آلمان تشکیل شود و ولی در عمل ملاحظه شد که بر خلاف نظر منصفانه فوق جلساتی بنام «دو بزرگ» و «سه بزرگ» و «چهار بزرگ» (۲) از پیشوایان کشورهای انگلیس و روسیه و امریکا و حیثاً فرانسه یا چین تشکیل گردید و سرنوشت میلیونها مردم اروپا و سایر ملل جهان را این جلسات تعیین نمودند بدون آنکه نمایندگان ملل دیگر را در این مشاوره ها و نظریات شرکت دهند و حتی اساس تشکیل انجمن ملل متفق را ابتدا روزولت و چرچیل و بعد روزولت و چرچیل و استالین گذاشتند و برای هر يك از پنج نماینده (روسیه و انگلیس و امریکا

(۱) صفحه ۲۵۹ کتاب شرایط صلح European Planning Authority

که آنرا ساختار و تخفیف E. P. A. نامیدند

Big Four , Big Three , Big Two

(۲)

و فرانسه و چین ملی) در شورای امنیت حق ویتو (۱) قائل گشتند و این حق را در انحصار همین پنج قدرت قرار دادند. بدین طریق در معنی بنیان انجمن ملل متفق رابر آب گذاشتند و تا با امروز که چندین سال است از پایان جنگ دوم میگذرد هیچگاه اتفاق نیفتاده است که در مسائل اساسی و مؤثر در حفظ صلح عالم این پنج قدرت در شورای امنیت موافقت کرده باشند. نفاق و اختلاف بین ایشان روز افزون است و پس از تصرف چین بوسیله قوای کمونیسم و تشکیل چین کمونیسم و فرار پیشوایان چین ملی بجزیره فرمز مسئله چین خودیکی از مسائل بفرنج و لاینحل در شورای امنیت و سایر محافل وابسته بانجمن ملل متفق و هم از مشکلات مهم جهانی شده است که ممکن است موجب افروختن آتش جنگ سوم گردد.

(ل) در مقایسه دو کتاب «بیست سال بحران» و «شرایط صلح» در مقایسه این دو اثر چنین احساس میشود که بطور کلی از هنگام تحریر کتاب اول تا زمان تحریر و نشر کتاب دوم تحولی طبیعی در روحیه نویسنده حادث شده و آن دماغی که در سال ۱۹۳۷ مخالف با خیال پرستی (یوتوپیانیسیم و ایدآلیسم) و اصالت عقل (راسیونالیسم) و مسلک های چپ و افراطی (رادیکالیسم) بود در سال ۱۹۴۲ مبدل بدماغی انقلابی یا نیمه انقلابی یا لااقل ترقیخواه (۲) و اخلاق پرست (۳) گردیده و بسیار از اخلاقیات صحبت میکند و در آن مورد تأکید نموده برای آن اهمیتی خاص قائل میشود که این خود فصلی از ایدآلیسم است چنین بنظر میرسد که این سیر عمیده وی و این تحول فکری نویسنده نتیجه مواجهه واقعی با واقعیات

Veto	(۱)
Progressive	(۲)
Moralist	(۳)

زمان جنگ است نه مواجهه خیالی و این خود در حل مشکل و نزدیک شدن به کشف راه علاج مشکلات به نویسنده کمک کرده است.

قبل از آنکه بحث در مورد کتاب شرایط صلح را خاتمه دهیم بی مناسبت نیست ترجمه عین چند گفته مهم و قابل توجه پروفیسور کاررا که شاید بمنزله جوهر عقاید و اصول نظریات وی در کتاب مزبور است برای سهولت مراجعه و بعنوان ملخص آنچه که ذکر شد فهرست مانند در اینجا نقل نمائیم :

(۱) جهان کهنه و قدیم مرده و جهان آینده و نوین در دست کسانی است که بتوانند با عزمی راسخ پشت بگذشته نموده، و بدنیای نوین با تفاهم و اندیشه روی کنند.

(۲) «اولین هدف اخلاقی پیروزی در جنگ حاضر (مقصود جنگ دوم جهانی است) آن نیست که در جستجوی اصولی برای راهنمایی حل اختلافات بعد از جنگ بعقب خود بنگریم . . . تاریخ نشان داده است که یکی از چیزهایی را که جنگ هرگز حفظ نمیکند و اعاده نمیدهد همانا وضع موجود (۱) است.»

(۳) «اعم از اینکه با آن موافق باشیم یا مخالف خواهی نخواهی در متن يك انقلاب قرار گرفته ایم . هر نوع مجاهده برای تجاهل این حقیقت و یا برای نقض و طرد این حقیقت بوسیله اعاده اوضاع گذشته بیپوده، مصیبت آور و مخرب است ما محتاج هستیم به اتخاذ يك خط مشی سیاسی که هم مثبت و هم انقلابی باشد.»

(۴) همانطور که دموکراسی سیاسی را اگر بخواهیم از این مهلکه جان بدر برد باید عبارات و مفاهیم اقتصادی جدید معنی و تفسیر

کنیم، حقوق سیاسی اصل استقلال ملی را نیز باید با مقتضیات استقلال اقتصادی داخلی آشتی داده و آنها را با یکدیگر هم آهنگ و سازگار نماییم «
(۵) «فقدان مساوات و رواج بیکاری که در اینجا منظور هم بیکاری افراد بشر و هم عاطل و باطل ماندن منابع مادی میباشد از جمله تنگنای اقتضای آور زمان ماست. برای یافتن علاج این بدبختی باید کلیه روابط بین تولید و مصرف را که بر پایه اقتصاد کهن (۱) در صد سال گذشته بوجود آمده است تغییر دهیم»

(۶) «طبیعت اصلی بحرانی که اکنون ما در خلال آن بسر میبریم نه نظامی است نه سیاسی و نه اقتصادی، بلکه بحرانی است اخلاقی. يك ايمان نوین نسبت به يك هدف اخلاقی نوین لازم است که دستگامه‌ساز و اقتصادی خود را بوسیله آن تجدید حیات بخشیم»

(۷) «آن ايمان نوینی که خط سیر تاریخ قرن نوزدهم را تغییر داده است به الزامات و وظائف مایشتر اهمیت میدهد تا به حقوق ما و نیز بانجام خدمات نسبت به جامعه بیشتر اهمیت میدهد تا جلب منافع از طرف جامعه»
(۸) «پس از جنگ کنونی (مقصود جنگ دوم جهانی است) شرط عقل آن است که ایجاد صلح را يك حادثه نشناخته بلکه آن را يك جریان استمراری تلقی کنیم که باید در امکان متعدد در تحت شرایط متغیر و بوسیله روشهای مختلف و در خلال يك زمان طولانی تعقیب شود هر کس تصور کند که صلح مثلا در خلال مدت شش سال تحصیل و تأمین میشود باید نظر او را باید گمانی تلقی نمود.»



(۱) که آنرا اقتصاد ارتدو در کس Orthodoxy نام میگذارد

(۴) « تأثیر تماس روسیه شوروی با جهان غربی »

این کتاب که تحت عنوان فوق در سال ۱۹۴۷ انتشار یافته مجموعه ایست از شش نطق یا درس که پروفیسور کار در فوریه و مارس ۱۹۴۶ در دانشگاه آکسفورد انگلستان ایراد نموده و در تحقیق و تحلیل وضعیت سیاسی روسیه در جهان بین المللی و روابط آن دولت با قدرتهای غربی بحث کرده . نطقهای مزبور شش فصل کتاب را تحت عناوین زیر بترتیب تشکیل میدهد :

(۱) تأثیر سیاسی روسیه شوروی (در کشورهای غربی)

(۲) تأثیر اقتصادی آن .

(۳) تأثیر اجتماعی آن

(۴) تأثیر آن در روابط بین الملل

(۵) تأثیر ایدئولوژیکی آن

(۶) چند دورنمای تاریخی .

در این کتاب در باب طریقه حکومت روسیه شوروی و دموکراسی غربی نیز بحث کرده و معتقد است که روسیه شوروی از لحاظ طریقه حکومت خود و روابط سیاسی بین المللی خود تا آنجا رفته است که اکنون در جهان اروپا و در جهان بین المللی سکونت گزیده و دیگر عقب نشینی نخواهد کرد . لذا اعمال و افعال آن دولت مؤثر در کلیه اوضاع اروپا و روابط بین المللی گردیده و مؤثر خواهد بود ، بخصوص در اروپا هم از لحاظ فیزیکی (مادی) و هم از لحاظ عقیده (ایدئولوژی) قدرتی عظیم اعمال خواهد کرد . و همچنین تأثیر تماس روسیه شوروی را با سایر ملل جهان مورد بحث قرار میدهد . حتی مدعی است اعمال و افعال حکومت انگلیس در خلال جنگ دوم جهانی

وهم بعد از جنگ تحت تأثیر روش های روسیه شوروی در طرح نقشه انجام امور کشور و جامعه قرار گرفته است و همچنین روشهای روسیه در تجارت خارجی و در تبلیغات و در سایر موارد دیگر نیز در ملل مغرب زمین منعکس گردیده و مؤثر افتاده است. (۱)

در این کتاب خط مشی و دیپلماسی روسیه شوروی را نیز مورد بحث قرار داده سعی میکند که اسباب و علل خط مشی شوروی را بعد از جنگ کشف کند و بخواننده نشان دهد.

در فصل اول کتاب که در باره تأثیر سیاسی تماس شوروی با جهان باختر بحث میکند معتقد است که «دموکراسی در مدت بین دو جنگ در اروپا روبه تنزل گذاشت و عقاید مردم نسبت بدان متزلزل گردیده و گفتند دموکراسی سیاسی کافی نیست و مسائل اقتصادی و اجتماعی را حل نمیکند بلکه باید به دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی نیز توجه داشت (۲)

پروفسور کار بر خلاف بعضی از نویسندگان معاصر غربی که دعوی روسیه را بعد از جنگ دوم که کشور خود را مظهر دموکراسی معرفی میکند (۳) رد کرده اند و معتقد اند که روسیه بعد از جنگ دوم تنها برای تخریب اصطلاح دموکراسی آنرا پذیرفته و بخود بسته است و ارد توجیه مطالب میشود که چرا کشور شوروی نیز خود را کشور دموکراتیک نامیده و چگونه

(۱) کتاب «تأثیر تماس روسیه شوروی با جهان غربی» چاپ نیویورک ۱۹۴۷ قسمت

مقدمه صفحات VII و VIII

(۲) کتاب مرور صفحه ۱

(۳) باید دانست که روسیه شوروی قبل از جنگ دوم و بعد از جنگ اول جهانی رژیم

دموکراسی را مردود میدانست و اصطلاح دموکراسی کمتر در آن کشور مورد استعمال داشت.

جهان مغرب‌زمین یعنی جهان دموکراسی پس از شکست آلمان که دشمن دموکراسی بود با مبارز جدیدی مواجه شده که خود را پیشقدم نوعی جدید و مترقی از دموکراسی معرفی میکند (۱). نویسندگان معاصر غربی بطوریکه اشاره شد اساساً این دعوی شوروی را مردود دانسته می‌گویند اصطلاح دموکراسی را مطابقاً نمیتوان بر روسیه شوروی اطلاق کرد زیرا آن کشور فاقد شرط اصلی دموکراسی است که متضمن آزادی فرد و احترام فرد میباشد و برخلاف معتقد است که فرد مضمحل و منحل در جمع است و ارزشی برای فرد قائل نیست. پروفیسور کار درحالیکه دعوی شوروی را در مورد مزبور رد کرده سعی میکند آنرا توجیه کند و خلاصه آنکه روسیه شوروی را در معنی مظهر دموکراسی اقتصادی می‌شمارد و کشورهای غربی را مظهر دموکراسی سیاسی. آنگاه می‌خواهد چنین نتیجه بگیرد که « بهترین طریقه و روشی که صلح عالم را تأمین نماید آن است که جمع بین دموکراسی اقتصادی و دموکراسی سیاسی نماید ».

تحلیل پروفیسور کار در این مورد بار دیگر در حوال محور همان‌تر قدیمی او دور میزند که سعی میکند بین روش خیالپرستی (ایدئالیسم و یوتوپیا) و فلسفه واقع پرستی (رئالیسم) سازشی برقرار سازد و روشی در حد اعتدال و در حد وسط بین این طریقه پیدا کند. در اینجا چنان‌مینماید که دموکراسی سیاسی را مظهر ایدئالیسم و دموکراسی اقتصادی را مظهر رئالیسم می‌شناسد و معتقد به ایجاد سازش و همکاری بین این دو طریقه است.

باید دانست که درباره این مطلب مهم در زمان معاصر زیاد بحث

بعمل آمده وعده ای از متفکرین را عقیده بر آن است که در دو طریقه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی تضادهائی صریح و شدید موجود است که قابل جمع کردن بایکدیگر نیست و جمع آنها بمنزله جمع اضداد است .

پروفسور کار شمه ای در تاریخ ورود اصطلاح دموکراسی به حوزه روابط بین المللی ذکر کرده میگوید این اصطلاح را اولین مرتبه ویلسون رئیس جمهور سابق امریکا بعد از جنگ اول جهانی بصحنه بین المللی وارد کرده و گفت که «باید جهان را محیطی سالم برای دموکراسی قرار داد» (۱) و پیروزی متفقین در سال ۱۹۱۸ به پیروزی دموکراسی موسوم گشت . اما با آنکه در منشور اتلانتیک (شاید بخاطر خوش آمد استالین) کلمه دموکراسی ذکر نشده، در خلال همان جنگ دوم و بالاخص از اواخر جنگ استالین همان نقش ویلسون را در جنگ اول غصب کرده حفظ و تقویت دموکراسی را در ردیف اول هدفهای متفقین معرفی نمود و همان نقش ویلسون را در جنگ اول بازی کرد .

اولین مرتبه در اعلامیه استالین - سیکورسکی در ۴ دسامبر ۱۹۴۱ اظهار داشت که «یک صلح عادلانه و قابل دوام تنها بوسیله ایجاد یک تشکیلات نوین بین المللی بر اساس اتحاد پایدار بین کشورهای دموکراتیک میسر است» و این اولین مرتبه است که روسیه شوروی در اسناد و مقالات بین المللی نامی از دموکراسی برده و آنرا میستاید . عبارت فوق تجدید عین بیان ویلسون است در سال ۱۹۱۷ . سپس در کنفرانسهای سه نفر پیشوایان سه کشور بزرگ که بعد از تاریخ فوق تشکیل شد همیشه از

دموکراسی نام برده شد چنانچه در کنفرانس مسکو در سال ۱۹۴۳ در اعلامیه خود اظهار داشتند که: «حکومت ایتالیا باید بیشتر دموکراتیک شود». و یکماه پس از آن در اعلامیه تهران این جمله دیده میشود «یک خانواده جهانی ملل دموکراتیک». و هم در کنفرانس یالتا قصد خود را بنحویز ابراز داشتند: «حیل مشکلات سیاسی و اقتصادی اروپای آزاد شده بر طبق موازین و اصول دموکراتیک» و «کمک به ملل اروپایی که مسائل سیاسی و اقتصادی خود را بوسائل دموکراتیک حل نمایند و مؤسسات دموکراتیک مطابق میل خود ایجاد کنند و بخصوص حکومت لهستان بر پایه دموکراتیک بیشتری باید تجدید تشکیلات دهد و کلیه احزاب دموکراتیک و ضد نازی باید حق شرکت در انتخابات داشته باشند». همچنین در اعلامیه پوتسدام برای تعیین تکلیف آلمان مکرر نام از دموکراسی برده شد و گفتند که «کشور آلمان باید بر اساس دموکراسی تجدید بناشود». بدین طریق در واقع همان نقشی را که ویلسون تحت عنوان دموکراسی امریکائی در سال ۱۹۱۹ در جهان بین المللی عهده تار شده بود مارشال استالین در جنگ دوم جهانی و بعد از جنگ مزبور تحت عنوان دموکراسی شوروی در عهده گرفت. (۱) در مقایسه بین تأثیرات دو جنگ جهانی گوید که: «بعد از جنگ جهانی اول بسیاری از کشورهای جهان تحت تأثیر نفوذ اخلاقی ویلسون بلافاصله رژیم دموکراتیک امریکائی را پذیرفتند و بعد از جنگ دوم کشورهای شرق اروپا بنام رژیم جدید روسیه یا دموکراسی شوروی معرفی شدند. (البته این بیان را دیگران توجیه کرده اند که مابین دو نوع قبول

فرق بسیار بوده، دسته اول بامیل آزاد خود بدموکراسی غربی اقبال نمودند درحالتیکه طریقه حکومت شوروی در اثر فشار نظامی و در تحت اشغال قوای نظامی وارد این کشورها گردیده و منطقی بنظر نمیرسد که درچنین وضعیتی کشوری و ملتی رژیم و طریقه حکومت کشور فاتح را بامیل آزاد بپذیرد (پروفیسور کار میگوید این مبارزه بین دو نوع دموکراسی (که اکنون هر دو طرف دموکراسی را عنوان میکنند) تازگی نداشته و لنین نیز بدان اشاره کرده آنگاه دو قسمت از اقوال لنین را بشرح زیر شاهد آورده که گوید : (۱)

« دموکراسی پرولتاریا یک میلیون مرتبه بیشتر دموکراتیک است تا دموکراسی بورژوا و قدرت شوروی یک میلیون مرتبه بیشتر دموکراتیک است تا دموکراتیک ترین جمهوری بورژوا » و لنین در جای دیگر گوید: « سیستم شوروی حداکثر دموکراسی است برای کارگران و دهقانان و درعین حال مفهوم آن جدائی آن است از دموکراسی بورژوا و ظهور نوعی تازه و تاریخی جهانی از دموکراسی » .

و همچنین پروفیسور کار نقل قول میکند از استالین در سال ۱۹۳۶ در باب قانون اساسی جدید شوروی که قانون مزبور را « تنها قانون اساسی دموکراتیک کامل در جهان » خوانده و میگوید « اگر چه مارکس و لنین همیشه دموکراسی بورژوا را نسبت بطریقه حکومت ملوک الطوائفی (۲) رژیم بسیار مترقی خوانده اند ولی دموکراسی شوروی را نوعی تازه و مترقی تر از دموکراسی شمرده اند . »

(۱) صفحه ۴ کتاب مزبور

(۲) فتوالبسم

در توجیه سبب این واقعه، پروفیسور کارمیگوید: «سنت و سابقه کشور روسیه بوده است که به عمل دسته جمعی (۱) اهمیت بسیار گذارد و مقام جامعه را بالاتر از فرد گذاشته، برای جامعه حیات سیاسی و اجتماعی قابل شود، در حالیکه در میان ملل غربی بواسطه تأثیر و نسانس (۲) و رفرماسیون (۳) سنت این بوده است که بفرد و حیات فردی در درجه اول اهمیت داده شود و این سنت و فرضیه بروسیه نفوذ نکرد. ولی از طرف دیگر زمامداران روسیه هم موفق بایجاد هم آهنگی و سازش بین قدرت و آزادی نگشتند و آزادی در روسیه همیشه منجر به هرج و مرج (۴) شده (زیرا طبق فرضیه استوارت میل نا در يك جامعه زمينه آزادی قبلا فراهم نشده و آن جامعه قابل قبول آزادی نباشد و حال است درخت آزادی در آنجا ریشه کند یا ثمر دهد) و بالاخره باید رابطه بین دموکراسی روسی را با دموکراسی غربی معلوم و مشخص نمود .

آنگاه در تحلیل دموکراسی غربی گوید : (۵)

« دموکراسی غربی از دو فرضیه مختلف ناشی شده که محصول انقلاب فرانسه و جنگهای داخلی انگلیس است و هر دو نتیجه شورش یکدسته اواسط الناس (۶) جدیدالولاده بود بر ضد سلطنت قانونی که بر پایه کلیسای متشکل قرار گرفته بود و هدف هر دو شورش عبارت بود از

(۱) کولکتیو

Renaissance (۲)

Reformati n (۳)

(۴) آتارشی

(۵) کتاب مرور صفحه ۵

(۶) بورژوازی

بر انداختن بقایای فئودالیسم و تأسیس حکومت طبقه متوسط . پیشوایان هر دو شورش یعنی کرومول (۱) و روبسپیر (۲) یک رژیم دیکتاتوری انقلابی و استبداد جمعی (۳) را بوجود آوردند تا اینکه منجر بتولد دموکراسی طبقه متوسط گردید و یک سابقه مؤثر تاریخی گشت برای مارکس و لنین . در اینجا حالت کار خلاصه‌ای از تاریخچه انقلاب انگلیس را ذکر میکند که عبارت بود از کشمکش بین طبقه متوسط با سلطنت و مذهب که منجر شد بقبول و رواج فلسفه جان لاک (۴) فیلسوف انگلیسی یعنی شناختن حقوق فرد هم در برابر کلیسا و هم در مقابل دولت جوهر دموکراسی انگلیس بعقیده حالت کار عبارت است از حق مخالفت فرد با نظر دولت یعنی حفظ حقوق اقلیت . حکومت قانون یعنی اجرای حقوق افراد در مقابل دولت و حکومت دموکراسی در عرف جامعه انگلیس یعنی برقراری حکومتی ضعیف و کم اقتدار (یعنی کم اقتدار در برابر ملت) و هر چه که حکومت از این حیث ضعیف تر باشد یعنی هر چه که قدرت و دخالت حکومت در امور افراد کمتر باشد دموکراسی قوی تر است (بدین طریق فقدان حکومت و دولت یعنی دموکراسی کامل) . و اما اصول دموکراسی فرانسه بعقیده پروفسور کار بر پایه مسلك فردیت افراطی بنا شده که نتیجه نفوذ عقیده واتر (۵) و امثال او در فرانسه قرن ۱۹

Cromwell	(۱)
Robespierre	(۲)
Totalitarian	(۳)
John Lock	(۴)
Voltaire	(۵)

است. وی از فردیون افراطی بود. فرق بین دموکراسی انگلیس با فرانسه در این نکته نهفته که انگلیس معتقد است بحفظ نزاکت در روابط فرد با دولت و فرانسه معتقد است بعدم نزاکت در روابط فرد با دولت. اما روسو (۱) پدر روحانی انقلاب فرانسه را باید پدر دموکراسی استبدادی دسته جمعی (توتالیتریایی) جدید نیز شمرد زیرا وی معتقد شد که اراده عامه که قدرت بزرگی است، خود تشکیل دولت و کشور میدهد و در اینموقع است که فرد حقوق خود را تسلیم اجتماع میکند و جوهر توتالیتریاییسم همین است. تاریخ انقلاب فرانسه تمایل به دموکراسی توتالیتریایی را پرورش داد و چون بعد از انقلاب فرانسه اعاده سلطنت در آنجا بدست خارجیان انجام شد لذا سازش بین این دو قوه مانند انگلستان میسر و عملی نشد و مانند آن کشور موازنه و تعادل بین قدرتهای متعارض بعمل نیامد. در انگلستان نتیجه کشمکش دو چیز شد (اول) نزاکت سیاسی (دوم) حفظ حقوق فرد در برابر دولت. اما در فرانسه کشمکش و مبارزه نتیجه دیگری داد و آن عبارت بود از تقویت قدرت دولت. سلتا (۲) مورخ معاصر فرانسوی و فیلسوف سیاسی گوید که «نتیجه انقلاب فرانسه سه چیز بود: (اول) انتقال سیستم موجود از يك زمامدار بزمامدار دیگر (دوم) تفویض حق حاکمیت حکمران به عامه (سوم) تفویض قدرت ملوک ب مردم ولی بدون اینکه نظارت و کنترلی نسبت باین قدرت بوجود آورند یا مبارزی در برابر آن ایجاد نمایند. خصوصیت عجیب حکومت ناپلئون همین بود که دموکراسی انقلابی را با قدرت مطلقه در یکجا جمع کرد، چنانچه

گیزو (۱) مورخ فرانسوی گوید: (۲) «قدرت مطلقه در فرانسه تنها به انقلاب و وارثین انقلاب تعلق دارد زیرا تنها آنها هستند که سالیان دراز مردم در باب منافع و علایق ایشان اطمینان میدهند در حالیکه آزادی ایشان را تضمین نمیکنند» و ظهور ناپلئون سوم اولین دیکتاتور دموکراتیک جدید بسبب سنت فوق بود.

بعقیده پروفیسور کار فرضیه دموکراسی انگلیس در اروپا در مدت نیم قرن بعد از انقلاب فرانسه تأثیر قلیل داشته زیرا عده بسیار معدود، انگلستان را دموکراسی می پنداشتند چنانچه تو گوویل (۳) در کتاب خود که در سال ۱۸۳۰ نگاشته انگلستان را جمهوری اشرافی (۴) نام نهاده است. در خلال این مدت یعنی تا قبل از سال ۱۸۴۸ دموکراسی را در تمام قلمرو اروپا اعم از کشورهای دوست یا دشمن با انقلاب فرانسه سنجیده و نتایج انقلاب فرانسه را نتایج دموکراسی می پنداشتند چنانچه مارکس و انگلس هم ابتدا خود را کمونیستهای دموکراتیک خواندند و در اعلامیه معروف حزب کمونیست بقلم دو نفر مزبور نیز جمله‌های «برای تأسیس دموکراسی» و «بمنظور بالا بردن طبقه رنجبر تا مکان طبقه حاکمه» دیده میشود. قبل از سال ۱۸۴۸ احدی شك و تردید نداشت که دموکراسی سیاسی (یعنی هر فرد صاحب رأی) مفهوم دم-و-کراسی اجتماعی (یعنی اصل مساوات و هم سطح کردن تمام طبقات) را نیز دربر دارد و طبقه متوسط مرفقی که طالب تعمیم انتخابات به تمام طبقات ناس بود بالطبع

(۱) Guizot در کتاب «یادداشت‌هایی بر روی خدمت تاریخ زمان ما» جلد اول صفحه ۳۴

(۲) صفحات ۵ تا ۶ کتاب «تأثیر تماس روسیه شوروی بجهان غربی»

(۳) Tocqueville در کتاب «دموکراسی در امریکا» چاپ ۱۸۳۵ پاریس قسمت

دوم صفحه ۱۸۶

(۴) اریستوکراتیک

بمنفع توده‌ها هم کار میکرد چنانچه اعلامیهٔ حکومت موقتی فرانسه در سال ۱۸۴۸ گوید که :

«هر فرد بدون استثنا صاحب يك رأى است و چون این قانون و این حق اعلام شده است دیگر در فرانسه طبقهٔ پرولتاریائی وجود ندارد» (۱)

ولی همیشه رکه طبقهٔ متوسط بمقصد خود نائل شد و از انقلاب نهائی توده‌ها بوحشت افتاد خاصیت انقلابی خود را از دست داده محافظه کار شد و آثار این تغییر نیز در اعمال و افعال طبقهٔ حاکمه ظاهر گردید چنانچه کاونیاك (۲) در فرانسه کارگران را درهم شکست و نظائر این واقعه در تمام اروپا نیز اتفاق افتاد .

بدین طریق از سال ۱۸۴۸ ببعدهم و کراسی سیاسی (یا دموکراسی لیبرال) و دموکراسی اجتماعی (که به سوسیالیسم یا کمونیسم موسوم گشت) در کلیهٔ قلمرو اروپا در دو سمت مخالف یکدیگر قرار گرفتند و نباید تصور کرد که سوسیالیسم و کمونیسم از سال ۱۸۴۸ ببعده حالت انقلابی بخود گرفتند بلکه ایندو همیشه انقلابی بوده اند اهدموکراسی از این تاریخ ببعده خاصیت انقلابی خود را از کف داد و مخالف انقلاب شد یعنی بطرف محافظه کاری (۳) سیر کرد و ناچار طبعاً در قطب مخالف سوسیالیسم و کمونیسم قرار گرفت . « (۴)

(۱) Lamartine لامارتین در کتاب تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ صفحه ۳۹۶

(۲) Cavaignac

(۳) کنسرواتیسم

(۴) صفحات ۹ و ۸ کتاب فوق

گوید: « اصطلاح سوسیال دموکرات را حزب کارگران آلمان در سال ۱۸۶۴ وضع کردند و با آنکه مورد قبول مارکس و انگلس واقع شد ولی نسبت بدان اعتراض و پروتست کردند. بالاخره کشمکش بین دموکراسی و کمونیزم (یا بین دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی بنا بنام گذاری نویسنده) از آن تاریخ در جریان بود.

ناپلئون سوم و بیژمارک ثابت کردند که انتخابات عمومی را ممکن است بعنوان حربه قوی بر ضد دموکراسی اجتماعی بکاربرد.

در انگلستان که انقلابی نظیر انقلاب ۱۸۴۸ بوقوع نیوست بازسیر و جریانی مشابه فوق پیش آمد و از آن پس بنحو استمرار دموکراسی بعنوان یک سنگر دفاع در برابر حملات انقلابی سوسیالیسم و کمونیزم مورد حمایت محافظه کاران قرار گرفت.

پروفسور کارگوید: (۱)

« چون هر یک از حقایق بالا را در محل تاریخی خود قرار دهیم آنگاه درک موقعیت دموکراسی شوروی سهل میشود. روسیه شوروی همیشه از سنت انقلابی انگلیسی دور بوده و فاصله داشته و در تحت تأثیر سنت انقلابی دموکراسی فرانسه قرار گرفته بود. خودپیشوایان و نویسندگان سیاسی روسیه مطلب را چنین توجیه میکنند که طبقه متوسط بوسیله قیام و اقدام بر ضد طبقه رنجبر در حقیقت نسبت به سنت دموکراتیک خیانت ورزید و پیروزی دموکراسی بورژوا در اروپای غربی هنوز بمرحله کمال نرسیده و بمرتبه غائی و نتیجه منطقی خود که عبارت است از پیروزی دموکراسی پرولتاریا یعنی سوسیالیسم نائل نگشته است. اهانتها در شوروی

است که باین مرحله و نتیجه منطقی رسیده زیرا در آنجا انقلاب بورژوازی
مارس ۱۹۱۷ بسرعت بوسیله انقلاب پروتاریائی نوامبر ۱۹۱۷ بمرحله
کمال رسید و مبارزه ای که اکنون دموکراسی شوروی در برابر جهان
غربی درپیش گرفته مبارزه ایست برای تکمیل انقلاب ناتمام در کشورهای
غربی

این مبارزه را پرفسور کاردر تحت چهار عنوان خلاصه کرده و ملخصی
است از ایرادات و اعتراضات روسیه شوروی بدموکراسی غربی
و بعقیده پرفسور کاردر تماس روسیه شوروی با کشورهای غربی هر یک
از این دعاوی تأثیراتی در دموکراسی غربی نموده است (۱) روسیه شوروی
مدعی است که :

(۱) دموکراسی غربی تنها ظاهری و صوری و بصورت رسمی و
مؤسساتی (۲) باقی مانده و مشاجره طبقاتی در دولت نادیده گرفته
شده است.

(۲) دموکراسی غربی تنها بحالت سیاسی باقی مانده و بحوزه امور
اجتماعی و اقتصادی بسط نیافته است.

(۳) دموکراسی غربی فاقد اعتقاد و ایمان مثبت نسبت به خود است
لذا بنحوی خطرناک نسبت بمخالف حالت اغماض و مدارا بخود
گرفته است .

(۴) شرکت توده ها در اداره امور حکومت در آن ، شرط قرار
داده نشده .

(۱) صفحه ۱۰ کتاب مزبور

(۲)

سپس پروفیسور کارہر یک از مواد فوق را مورد بحث و تحلیل انتقادی قرار داده کہ ذکر آن موجب تطویل کلام است. ضمناً مؤلف در مورد دعاوی فوق استناد میکند بہ بعضی از اقوال پیشوایان و نویسندگان شوروی چنانچہ استالین در نطق خود در اعلام قانون اساسی سال ۱۹۳۶ گفته است: (۱)

«دموکراسی در کشورهای سرمایہ داری کہ در آنجا طبقات متخاصم وجود دارند، در تحلیل نہائی عبارت است از دموکراسی اقویا و دموکراسی طبقات مالدار. در روسیہ شوروی برعکس دموکراسی دموکراسی مردم کارگر است یعنی دموکراسی عموم.»

پروفیسور کار میگوید کہ «روسیہ شوروی بیان فوق را چنین توجیہ میکند کہ اولین ترازی سنجش دموکراسی آن است کہ باید طبقہ اکثریت را تفوق و حاکمیت دهد و چون این طبقہ بقدرت رسیدند خود بخود تمام طبقات دیگر را از میان برده ایجاد جامعہ بی طبقات مینمایند کہ عبارت از همان تودہ کارگران باشد.»

و نیز شاهد میاورد از گفته های برد ایف (۲) فیلسوف ارتودوکسی مارکسیست کہ در رد دموکراسی غربی چنین نوشته: (۳)

«نیٹ و بد، متساویا برای دموکراسی یکسان است و دموکراسی نسبت بہر دو خون سرد میباشد و بسبب همین خون سردی و فقدان ایمان نسبت بحقیقت است کہ نسبت بہ نیٹ و بد متساویاً حالت مدارا و اغماض دارد

(۱) صفحہ ۱۱ کتاب مزبور

(۲) در کتاب «پایان زمان ما» صفحان ۱۷۴ و ۱۷۵ N. Berdyaev

(۳) کتاب تأثیر تماس روسیہ شوروی صفحہ ۱۵

دموکراسی يك نسبی کامل است (۱) یعنی نفی تمام مطلقها»
البته پروفسور کاراقوال مزبور را برای اینکه نمونه‌ای از دعاوی
واظهارات فلاسفه و نویسندگان روسیه شوروی و عقاید ایشان را نسبت
بدموکراسی غربی بنظر خواننده کتاب برساند بمثابة شاهد آورده و
شخصاً این گفته‌ها را تأیید نمی‌کند و منظورش این است که دعاوی و گفته
های روسیه شوروی و دعاوی دموکراسی غربی هر دو را در معرض بحث و
تحلیل قرار دهد و بعد ملاحظه کند که آیا میتوان راه حلی برای سازش
بین این دو طریقه و این دو نوع دعوی بدست آورد یا نه و اکنون ما برای
آشنائی بیشتر خواننده به طرز فکر و کلیات عقاید و نظریات نویسنده مزبور
در سالهای اخیر، عین فصل ششم کتاب اخیر وی را که عنوان آن «چند
دورنمای تاریخی» است و بعقیده مترجم و مؤلف این کتاب حاوی
مهم‌ترین قسمت تحلیلی کتاب پروفسور کارودارای نکاتی جالب است در
پایان این مبحث ترجمه و نقل می‌کنیم:

(ن) چند دورنمای تاریخی: وجناتک بین فرد و جمع

پروفسور کارمینوید (۲)

« با هرور بتاریخ دوهزار ساله اخیر ملاحظه می‌کنیم که در هزار سال
اولیک سلسله مهاجرتها و هجوم های متوالی از مشرق زمین بطرف مغرب
زمین یعنی از آسیا باروپا انجام گرفته ولی دیده میشود پس از آنکه قرون
موسوم بقرون تاریک سبری شد و قرون وسطی آغاز گردید، این جریان
متوقف میشود و اگرچه روسیه در این ادوار ناگزیر بمقابله با اقوام مهاجر

Relativism

(۱)

(۲) صفحات ۱۰۳ تا ۱۱۳ کتاب «تأثیر تماس روسیه شوروی با جهان غربی»

تاتار بود و ترکها نیز چنگال خود راحتی تا قرن ۱۷ در جسد اروپا فرو برده بودند، معینا هجوم و مهاجرت افراد و عقاید از شرق بغرب بمقدار عظیم انجام نشده و دیگر اروپا در معرض تاخت و تاز شدید شرق واقع نگشته است.

واما بعد، چون دوره قرون وسطی پایان یافت و قرون جدید و معاصر آغاز گردید اروپائی که در اثر رنسانس و رفورماسیون تجدید حیات کرده بود آغاز تجاوز بمحیط خارج از اروپا نمود و در خلال سه قرن نهضت کشور گشائی و توسعه که مرکز آن در اروپای غربی بود سبب شد که اروپا بفسمت اعظم جهان دست یافت.

قسمتی از این جنبش توسعه اروپائی شکل هجوم بطرف شرق را گرفت که آلمانیها آنرا «سوق بسوی خاور» Drang nach Osten اصطلاح کنند و جمعیت هائی از اروپای غربی و مرکزی بطرف نواحی نیمه متمدن اروپای شرقی روی آوردند. از جمله پیشقدمان این مهاجرت شوالیه های تیو تونیک (۱) بودند (که البته تمام ایشان تیو تن یا از نژاد ژرمن نبودند) که از سمتی بطرف سواحل بالتیک پیشروی نموده به امپراطوری کوتد عمر لیتوانی رسیدند و از سمت دیگر تا سواحل دریای سیاه دست یافتند و از آن جمله بود حملات لهستانیان بروسیه در اوایل قرن ۱۷.

ولی نفوذ مؤثر غرب در شرق از زمان پتر کبیر و بوسیله وی آغاز گردید که ایالت بالتیک را متصرف شده و شهر پترسبورگ را بنا نمود و طبق جمله معروف خودش دریچه ای بطرف اروپا باز کرد و از مجرای همین دریچه بود که نفوذ اروپائی بسرعت در روسیه توسعه یافت و تاریخ

روسیه را اعم از نیک باید مدت دو بیست سال در دست گرفته و شکل داده
روشنفکران فرانسوی آئین های عقلی (۱) و آئین های جهانی (۲) عصر
روشنفکری آلمان را برای طبقات حاکمه روسیه هدیه آوردند.

معماران ایتالیایی آثار خود را در قصور و ابنیه پترسبورگ و سایر
نقاط روسیه بیادگار گذاشتند و بازرگانان انگلیسی که اولین تماس ایشان
با روسیه در قرن ۱۶ آغاز میشود جای خود را به مهندسی و انواع متخصصین
انگلیسی دادند و مؤثرترین و قوی ترین نفوذ در روسیه از ناحیه آلمان
آمد. سلسله پادشاهان روسیه در آن هنگام بیشتر خون آلمانی داشتند.
دربار شاه روسیه یک دربار آلمانی بود. عده کثیر بلکه اکثریت ژنرالهای
لایق روسیه و مدیران امور حکومت آن کشور از طبقات حاکمه آلمانی
مقیم ایالات بالتیک بودند و بطور کلی مجموعه حیات رسمی دولت روسیه
در قرن ۱۹ یک رنگ تمام آلمانی بخود گرفته بود و بالاخره در اواخر قرن
۱۹ بوسیله تکنیک و فنون صنعتی مغرب زمین و هم بوسیله سرمایه داران
باختری تحولات اقتصادی در روسیه انجام گرفت و این جریان تحولات
اقتصادی شبه غربی البته در ۱۹۱۴ هنوز تکمیل نشده و ناقص بود.

» در این دو بیست سال نفوذ صلح آمیز اروپا در روسیه، تنها فقط یک
مجاهده برای فتوحات نظامی در روسیه از طرف غربیان بعمل آمد که
آنهم بنحوی افسانه مانند (۳) به شکست غربیان منتهی شد و آن عبارت
بود از شکست ناپلئون در مسکو که تأثیری دقیق و نتایج عمیق در تاریخ

(۱) راسینو تالیسم

(۲)

(۳) دراماتیک